

خبرهای دانشگاه

دکتر حسن شهید نورائی



صادق هدایت

ضمیمه ۳ شماره ۷ جلد پنجم





مجلس تذکر بمناسبت درگذشت دکتر شهیدنورائی

بمناسبت درگذشت شادروان دکتر حسن شهیدنورائی استاد دانشکدهٔ حقوق و نمایندهٔ اقتصادی دولت شاهنشاهی در اروپای غربی روز دو شنبه ۲۶ فروردین ماه ساعت چهار بعد ازظهر مجلس تذکری دردانشکدهٔ حقوق برپا گردید.

ابتداجناب آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه پشت تریبون قرار گرفته بیاناتی بشرح ذیل ایراد کردند:

پس ازفاجعهٔ فوت دکترزنگنه رئیس دانشکدهٔ حقوق مرگ دکتر حسن شهیدنورائی استاد همان دانشکده دومین مصیبتی است که در فاصلهٔ کم در آغاز این سال نو بدانشگاه تهران وارد شده است.

زندگی مرحوم دکتر شهیدنورائی تا آنجا که من اطلاع دارم سراسر مبارزه وفعالیت واضطراب و نگرانی بوده است. هنگامیکه هنوز طفل بودو شش سال بیشتر نداشت پدرش درجنگ شربت شهادت نوشید واو یتیم شد واین پیش آمد در روح حساس کودك اثری از حزن و بدبینی گذاشت که در تمام مدت عمر او باقی بود. مشکلات زندگی شاید مزید برعلت شد وازهمان دوران کودکی

و جوانی نگذاشت آنمرحوم لحظه‌ای عالم‌را باصطلاح فرنگیان‌برنگ دلنواز پشت‌گلی به بیند وامور دنیا درنظرش زیبا و خندان نماید .

پس ازپایان دورهٔ‌تحصیلی که‌باتوفیق کامل‌صورت‌گرفت، ورودبزندگی اجتماعی‌و پیدا کردن‌زن وفرزندبرمشکلات‌کار مرحوم دکتر بیفزود،زیراتأمین معاش عائله برروی شانه های‌نحیف‌او باری سنگین بود و اوراکه علاقهٔ مفرط بمطالعه وتحقیق وتدریس داشت، وا دارمیساخت باینکه اوقات فراغت خود را بکارهای پرزحمت دیگر بپردازد .

قریب سه سال پیش نزد من‌آمد و خواست موافقت مرا با مسافرتش باروپای غربی‌بعنوان نمایندهٔ‌وزارت اقتصادملی جلب کند. اولاً مخالفت کردم‌و گفتم هرقدر شما در این‌مأموریت نسبت بکشورخودخدمت کنید باندازهٔ‌خدمتی نخواهدبود که دراشاعهٔ دانش وتعلیم‌وتربیت جوانان وتحقیق‌و تألیف میتوانید انجام دهید. چشمانش پر از اشك‌شدو گفتهٔ مراتصدیق کردو گفت ذوق‌وآرزوی قلبی من نیز همین است ولی با حقوق معلمی زندگی من‌اداره نمیشود . در این هنگام خواه ناخواه ازگوشه‌ای از زندگی مادی وخصوصی خودپرده‌بر گرفت ومرافوق‌العاده‌متأثر ساخت‌این بود که ناچار باکمال‌اکراه باتقاضای‌اوموافقت کردم اینکه میگویم باکمال اکراه برای آنست که نمیخواستم دانشگاه‌ولو برای مدتی‌محدود ازافاضات‌چنین استاد دانشمندی‌محروم‌بماند . ولی‌بعدخدمات درخشانی که درمأموریت‌خود انجام داد جبران آن تأسف را نمود .همهٔ‌حضار محترم میدانند‌که یکی از بهترین قرار داد هائی که‌بین ایران و ممالك خارجه منعقد شده همان قرار دادی است که بدستیاری‌مرحوم دکتر شهید نورائی بین ایران وآلمان غربی بسته شده است .

درمدت غیبت‌ازتهران رابطهٔ مرحوم‌دکترباادانشگاه‌پیوسته برقراربود، وازکارهای‌خود مارا مرتباً مطلع نگاه میداشت ومأمور یتهائی راکه ازطرف دانشگاه‌تهران باومحول‌میشد باکمال دقت‌انجام میداد .مخصوصاً دو سال پیش در کنفرانس مقدماتی دانشگاه های جهان که درهلند تشکیل یافت بنمایندگی دانشگاه‌تهران حضور بهمرسانید وسخنرانی جالبی‌درآنجا ایرادکردوگزارش جامعی ازآن‌کنفرانس بتهران فرستاد .

مرحوم دکتر شهید نورائی یك فرد عادی محسوب نمیشد بلکه دارای شخصیت عالی‌استثنائی‌بود. سختیها و ناملایمات زندگی و محرومیت‌های او در تکوین این شخصیت البته بید خالت و بی اثرنبوده است، زیرا در مواجهه با دشواریهای زندگانی است‌که قوای‌دماغی‌خواه ناخواه بکار میافتد و در نتیجهٔ

ممارست وتمرین تربیت و تقویت حاصل میکند، چنانکه نازو نعمت فراوان وعدم احتیاج باستفاده ازهوش و استعداد نتیجهٔ معکوس می بخشد، یعنی این قوارامهمل میگذارد وشخص را کم هوش وسست عنصر و بی اراده بارمیآورد واین درست وصف حال کسانی است که در دوران طفولیت و جوانی در ناز ونعمت فراوان سر برده اندو وسائل استراحت وتفریح بوجه کامل برای آنان فراهم بوده است.

یکی ازصفات برجستهٔ مرحوم دکترشهیدنورائی حس وظیفه شناسی و دقت فوق العاده ومو شکافی او درکارهائی بودکه باو محول میشد . امکان نداشت آن مرحوم در هیچ امری قبل از رسیدگی دقیق و تحقیق کامل وحصول اطمینان قطعی اظهارعقیده ونظر کند، و در این باب در واقع دارای یك نوع وسواسی بودکه مخصوص علما و متتبعین و محققین است .

مرحوم دکترشهید نورائی همیشه در جستجوی کمال بود و با اینکه میدانست کمال غیر قابل وصول است باز از تعقیب آن خود داری نداشت و چون نمیتوانست بآن دسترسی حاصل کند همیشه ناراضی و ناراحت و نگران و بدبین بود، واین روحیه مخصوص در کیفیت مزاجی او بی تأثیر نبود و بصحت وسلامت او لطمه میزد وبیشك در مرگ نا بهنگام او در دورانی که هنوز از کهولت و پیری بسیار دور بودنیز تأثیر مسلم وقطعی داشته است .

حاصل اینکه مرحوم دکتر شهید نورائی از کودکی تادم مرگ با شرائط سخت زندگی مواجه ودست بگریبان بود وروح حساسش را ناملایمات متأثر میساخت . این مبارزه و تلاش دائم اورا ازحالت ناپختگی و خامی بمرحلهٔ پختگی رسانید وبکمال نزدیك کردوباوشخصیتی مبرز و بسیار عالی داد ولی سرانجام متأسفانه خیلی زودتر ازموقع طبیعی از پایش درآورد و اورا مصداق این کلام جلال الدین رومی قرار داد که در بارهٔ خود فرمود :

«حاصل عمرم سه سخن بیش نیست　　خام بدم پخته شدم سوختم»

شرح حال و مکارم اخلاقی مرحوم را آقای دکتر صبا استاد و همکار ار جمند او در دانشکدهٔ حقوق بیان خواهند فرمود . من یك بار دیگر ازحضار محترم که دراین سوگواری باما شرکت فرموده اند سپاسگزاری میکنم و بیازماندگان فقیدسعید تسلیت میگویم وبروح پرفتوح آن مرحوم درودبی پایان میفرستم .

پس از پایان سخنرانی جناب آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه آقای دکتر صبا استاد دانشکدهٔ حقوق و رئیس کتابخانهٔ آن دانشکده خطابهٔ ذیل را ایراد کردند :

درسال ۱۳۰۷ یکروز بهار (یعنی هنگامیکه همه محصلین مشغول و گرم کارهستند)

من از خیابان ایران (عین الدوله سابق) عبور میکردم جوانی را دیدم که کتابی در دست گرفته است و با دقت میخواند . از وصفی که از حسن شهید نورائی شنیده بودم تقریباً یقین کردم اوست .

تعداد دانش‌آموزان درآنموقع درتهران کم بود وآنهائیکه ازخود استعدادی بروز میدادند در بین محصلین معروفیتی می یافتند . حسن شهید نورائی‌هم دراین میان بود . با اینکه من در مدرسهٔ دیگری تلمذ میکردم واو شاگر مدرسه دیگری بود شهرت او بگوش ما رسیده بود ومن میل داشتم اورا ببینم . این همان‌میل بدیدار اشخاصی‌است که ازخود استعدادی نشان میدهند .

این‌جوان درحوالی همان خیابان‌عین‌الدوله بدنیاآمده بود وهنوز پابمکتب نگذاشته بودکه پدرش در راه خدمت شهید شد و نام خانوادگی شهید نورائی بهمین مناسبت است .

باری درسال ۱۳۰۸ یعنی یکسال بعد ازنخستین دیدار او در بین محصلینی که برای اعزام بخارجه داوطلب شده بودند دیده شد و در مسابقه توفیق حاصل کرد اما او رشته‌ایرا که برای او تعیین شده بود دوست نداشت و از رفتن باروپا صرف‌نظر کرد. برای کسانی که بشوق و شور محصلین درآنموقع که رفتن باروپا کار بسیار دشواری بود واقف هستند همین صرف‌نظر کردن‌دریچه‌ایرا برای آشنائی روحیهٔ شهید نورائی بازمیکند .

سال دیگر باز درمسابقه‌ها شرکت کرد ودربین چهارصدنفر داوطلب عزیمت باروپا نفر اول شد و با اخذ جایزه از وزارت فرهنگ برای تحصیل رشتهٔ حقوق واقتصاد به‌فرانسه عزیمت کرد .

درفرانسه دردانشکدهٔحقوق‌شهر Aix-en-provence واردشد. نمیدانم دوستی صمیمی و نزدیك او با استاد این دانشکده آقای دکتر عبدالله معظمی دراین شهر شروع شد یا سابقه‌ای هم داشته است درهرصورت دکترشهید نورائی ازخاطرات خوش این دوستی بارها گفتگومیکرد. شهر کوچك Aix-en-provence رادوست نمیداشت. قدری کسالت‌هم پیدا کرده بود وترجیح میداد که درپاریس باشد . باوجودآنکه تغییرمحل‌تحصیلی‌دانشجویان زیاد مورد میل اداره سرپرستی محصلین اعزامی نبود ، چون ازطرز تحصیل او رضایت‌کامل حاصل‌بود بااوموافقت شدکه بپاریس منتقل‌شود . درپاریس باشوری زائدالوصف وپشتکاری حیرت انگیز مشغول تحصیل شد و هنگامیکه من از معدل امتحانات کتبی لیسانس او اطلاع حاصل کردم غرق حیرت شدم . امتحانات کتبی بسیار مشکل بود و او توفیق حاصل کرده بود که درردیف اول باشد .

درآنسال تحصیلی حسن شهید نورائی از خود نمونهٔ بارزی ازمهربانی نشان داد که رابطه آشنائی و سلام مارا بدوستی نزدیك کشانید . شبی برای صرف شام وارد منزل شدم روی میزکارخود نامه‌ای بدون نام‌ونشان یافتم که حکایت از یك‌دلی فوق‌العاده درگرفتاریها

می کرد . خط شهید نورائی را تا آن روز ندیده بودم و نمیدانستم نامه از کیست . وقتی از خدمتگزار اطاقم وصف آورنده نامه را شنیدم یقین کردم اوست .

فردا بمنزل شهید نورائی شتافتم و از اینکه در رفع مشکلات دستی تقریباً ناشناس بطرف ما دراز شده بود تشکر کردم . باری بعدی او را در گفتار صمیمی یافتم که طرح مؤانست محکمتری ریخته شد .

چندی گذشت شهید نورائی درپاریس دورهٔ دکتری حقوق را میگذراند . چون عشق مفرطی بموسیقی کلاسیك داشت تمرین ویولن را ادامه میداد .

درآن سالها رژیمی که درآلمان حکمفرما شده بود مورد بحث وفحص وتحقیق بود.

شهید نورائی تکمیل زبان آلمانی را که در تهران شروع کرده بود تعقیب میکرد . خیلی کارمی کرد . مزاج او منحرف شد . پزشکان معتقد شدند که باید استراحت کند. بقصد استراحت واطلاع محلی ازاوضاع بآلمان رفتودربازگشت ازآنجاو گذراندن امتحانات دورهٔ دکتری ومسافرت دیگری بآلمان بقصد تکمیل اطلاعاتی که دربارهٔ رژیم آلمان بدستآورده بود رساله خود را بعنوان

Reccherches sur la conception Nationale Socialiste du droit des gens

درسال ۱۳۱۷ درپاریس گذراند .

استاد دانشگاه پاریس آقای **Le Fur** درمقدمهٔ این کتاب راجع باواینطور اظهار نظر کرده است :

«مصنف این کتاب امروز یکی ازحقوق دانانی است که بهترین اطلاعاترا ازفرضیه‌های ناسیونال سوسیالیست درحقوق بین‌الملل دارا میباشد.» باعشقی مفرط بکار بدون آنکه هیچگاه مصادف با شکستی بشود دکتر شهید نورائی نمونه کامل یك دانشجوی بسیار خوب بود که تحصیل خود را بپایان رسانیده بود و حاضر بخدمت میشد . من ازایندورهٔ زندگی تحصیلی و پر شور دکتر شهید نورائی نمیتوانم بگذرم بدون آنکه بعشقی که او را در سوز و گداز انداخته بود اشاره کنم .

تقریباً بیست و دو ساله بود که دردانشکدهٔ ادبیات پاریس بدختری ازخاندانی بسیار محترم که آن دانشکده را تعقیب مینمود بر خورد . این بر خورد منجر بعشقی وصف ناپذیر گردید . مکاتباتی بقصد ازدواج بین آن دختر که درحدود بیست سال داشت با شهید نورائی که رساله خودرا تهیه میدید رد و بدل شد.

A vingt an de s'aimer c'est la belle saison

Les cœurs n'ont pas besoin d'écouter la raison

در بهار عشق یعنی سال بیست — گوش دل محتاج بر اندرز نیست

دکتر شهید نورائی که مردی بسیارشریف ومتقی بود با آن دخترازدواج کردبعدها که

آن دختر با دکتر شهید نورائی در خانهٔ همسری بسر میبرد این مکاتبات که پیش بینی های یك زندگی آرام بود درجلدی ظریف جمع گردید ویکی ازخاطراتی بود که دکترشهیدنورائی وخانم او با احترام ومحبت بآن مینگریستند .

دکتر شهید نورائی وسائل مسافرت خود را با همسر گرامی خود به تهران فراهم کرد. درتهران ابتدا دراطراف باغشاه درخانه‌ای سکونت یافت، درآن‌خانه فرزندی به نام بهروز پیدا کرد .

درهمان اوان بود که کرسی تاریخ عقاید اقتصادی دانشکدهٔ حقوق باوداده شده‌بود، ومقدمات انتشار کتاب تاریخ عقاید اقتصادی فراهم گردید این کتاب درسال ۱۳۲۱ درتهران بچاپ‌رسید، وبدانشگاه‌تهران تقدیم شد.سپس‌دکترشهید نورائی بااشتغال دانشگاهی‌خود وارد سفارت مصر شد . بعد وارد بانکملی ایران گردید ومدتی در تهیه مقالات اساسی مجلهٔ بانکملی ایران شرکت میکرد .

چندی بعد یکروز بنده دراطاق‌کارم نشسته بودم، او باآقای دکترمصباح زاده استاد دانشکدهٔ حقوق ونماینده مجلس وارد اطاق شد و بمن گفت ایشان درنظر دارند روز نامه‌ای انتشار دهند و میل دارم با ایشان همکاری‌بشود، همکاری خود او با روز نامهٔ کیهان بسیار مؤثر و ذیقیمت بود .

درتهران دکترشهیدنورائی دوستان جدیدی پیدا کرد . صادق‌هدایت ورضای‌جرجانی که مرگ جانگداز آن دو نیز خاطر هارا جریحه‌دار ساخته است بااو آشنا شدند و بوسیلهٔ آن نویسنده و آن هنرمند با آقای دکتر ناتل خانلری آشنا و دوست شد و بهمکاری در انتشار مجلهٔ سخن پرداخت .

مقبول‌واقع‌شدن مجلهٔ‌سخن درپیش‌مردم فکری‌بود که خاطراورادائماًمشغول‌میداشت.

دکتر شهید نورائی این صفت بسیار بارز را داشت که بهر کسی که‌کاری‌انجام میداد رو برو میشد با او از روی جان ودل کمك می کرد وآنقدر دراین کمك اصرار می‌ورزید که خستگی برای او پیش میآمد وگاهی درنتیجهٔ همین خستگی کناره گیری میکرد وبعد ازمدتی دوباره باهمان شوق اول بکار دیگری می پرداخت .

در تهران یک دوره کنفرانس برای دانشگاه جنگ ایراد کرد . که متن آنها بچاپ رسیده است .

دکتر شهید نورائی بواسطهٔ علاقه ایکه بفرانسه و ادبیات آن پیدا کرده بود کتاب le Silence de la Mer تألیف Vercors راترجمه کرد. کتاب‌خاموشی دریا بانثری بسیار شیوا ترجمه شد واین‌کتاب دوبار درشهر تهران منتشر گردید .

دوستی دکترشهید نورائی بفرهنگ وادبیات فرانسه بحدی‌بود که خواست‌دراین‌باره

اقدامی اساسی و پا برجا نماید لذا باهمکاری بعضی ازدوستان خود مانند دکتر ناصر انصاری ومهندس‌فروغی بتأسیس انجمن دوستداران فرهنگ فرانسه اقدام نمود .

من بدون دلیل بتولد بهروز فرزند اول دکتر شهید نورائی اشاره نکردم . دکتر شهید نورائی همینکه توانست لانه وکاشانه‌ای مختصر برای خود ترتیب دهد (درجادهٔ‌شمیران خانه‌ای گرفته بود) در اطاق مخصوص خود کتابخانه‌ای تشکیل داد . و مهری تهیه کرد بدین مضمون : کتابخانهٔ بهروز شهید نورائی .

رسم است در ماترك عزیز ترین چیز ها را به فرزند بزرگ واگذارمیکنند او هم عزیزترین چیز خودرا که کتاب بود بفرزند بزرگ خود داده بود .

ولی چرخ روزگار نگذاشت این هدیهٔ او باقی بماند دکتر شهید نورائی برای تهیهٔ وسائل،مسافرتی که بمأموریت‌دولتی بپاریس میرفت مجبورشداین کتابخانه‌را بفروشد وبا پول آن وسائل مسافرت زن وفرزندان خودرا تهیه ببیند .

این مسافرت نیز داستان غم‌انگیزی دارد .

دکتر شهیدنورائی برای تحقیقاتی راجع بقوانین ارزی کشورهای خاورمیانه مجبور بود در سرراه درمصر و بعضی کشورهای دیگر توقف نماید و خانم او با سه فرزندکوچك که‌درآنموقع بزرگترین آنهاهفت‌ساله بودمسافرت کند. فرزندان‌اودر کشتی‌هرسه‌مبتلا بسرخك شدندواین‌مادرجوان‌مجبورشدسه‌فرزندتب‌داررامدتی‌در کشتی‌پرستاری کند،هنگام‌پیاده‌شدن‌از کشتی‌وسوارشدن‌براه‌آهن‌کلیه باروبنه‌اورا که‌درچندچمدان‌بودازاوربودند . خلاصه‌آنچه‌برای چند روزی گذران ازفروش کتابها تهیه شده بود ازبین رفت ومادر با سه فرزند بدون توشهٔ راه وارد منزل مادری خود شدند . درایام اقامت اخیر او در پاریس زندگانی او توأم باکار فوق‌العاده زیادبود، وابستهٔ بازرگانی ومستشار اقتصادی وزارت اقتصاد ملی درپاریس بی‌-اندازه‌کارمیکرد . هنگامی بودکه اروپا از زیربار جنگ تازه بیرون آمده بود وکشور ها میخواستند بکارهای اقتصادی زودتر سروصورتی بدهند .کار زیاد بود . لازم بود مذاکراتی بعمل آید . قراردادهائی بسته شود لازمهٔ این مذاکرات و مقاولات مطالعات طولانی بود . لازم بود دراطراف آنها مکاتباتی بامرکزبعمل‌آید، بهرحال شش‌سال روی‌میزهای وزارت اقتصاد ملی و بانکملی ایران ازگزارشات مفصل دکتر شهید نورائی که تمام آن ها به خط خود اوبود پر بود . دکتر شهید نورائی بحدی‌درمأموریت‌خودخوب‌انجام‌وظیفه کرد وبه حدی دلسوزی نمودکه درکابینه آقای ساعد پست وزارت‌کار برای اوتعیین‌شد، ولی کسالت‌مزاج نگذاشت این مأموریت را قبول کند . دکتر شهید نورائی با طبعی بسیار بلند عمر کوتاه خود را طی کرد (سی و هشت سال بیشتر نداشت) و بقدری‌کار انجام داد مانند آنکه نتیجهٔ عمری بسیار طولانی باشد . وعاقبت اوکه زندگانی را بسیار با بلند نظری میدید با دستی واقعاً تهی ازمیان ما رفت واینك زن وفرزندان‌کوچك او درمملکتی دور دست بسر میبرند.

درایام اقامت پاریس باز دکتر شهید نورائی دوستان خود را ازخاطر نمیبرد، کتابی ازصادق هدایت باطرزی بسیار دلپسند بچاپ رسانید . کمتر دوستی بود که کتاب یا مجله‌ای راجع بکارخود ازجانب او دریافت ننماید .

اگر من بخواهم صفات او را درچند جمله خلاصه کنم باید درستی در گفتار و کردار و بزرگ منشی درطرززندگانی . وعلوطبع وهمت،عشق بکاروفعالیت وطلب کمال‌درهر کار، هنردوستی، مرتب بودن درکار خانه واداره ، شورهمکاری‌بامطبوعات،عشق‌ومحبت‌نسبت‌بزن، علاقه بدانش ودانشجوودانشگاه، فداکاری درراه خدمت ومیل بتحصیل و ترقی فرزندان خود (کتابخانهٔ بهروز شهید نورائی را درنظر بیاورید) ذکر کنم .

من کوشش نمودم کسانی راکه آشنائی نزدیك بامرحوم دکترشهید نورائی نداشتند تاحدی بسجایای اخلاقی او وروح بلند ومتین او وطرزکار ومقدارکاراو آشنا کنم.قیافهٔمهموم ومتأثرحضار بمن میفهماند تااندازه‌ای موفق شده‌ام .

ازدرگاه خداوند همگی برای روح اوشادی بطلبیم .

در پایان سخنرانی آقای دکتر صبا سرکار سرهنگ شهید نورائی برادر مرحوم دکتر شهید نورائی پشت تریبون قرارگرفته چنین گفتند :

جناب آقای دکترسیاسی ، استادان محترم .

اگر از فرط تألم نتوانم از عهدهٔ سپاسگزاری برآیم معذرت میخواهم .گرچه شدت تأثر مانع از سخنرانی است با اینوصف سعی میکنم بر اعصاب خود تسلط پیداکرده بتوانم چند سطر از وصیتنامه‌ای که بوسیله خواهرم از پاریس فرستاده شده‌است ومتضمن وصیتنامهٔ برادی ببرادر خود میباشد باطلاع حاضران برسانم . خواهرم نوشته بود در آخرین دقایق زندگی برادرم یکی ازدوستان وزن وفرزندانش بربالینش حاضرشده بودند. آنگاه خطاب بدوستش گفت : «چون لحظه‌ای بعد خواهم مرد اکنون آنچه که میگویم یاد داشت نمائید و بدانید که دراین لحظه حالم طبیعی ومشاعرم درست است . پس از مرگم باید جسدم به وطنم برگردد و در جوار پدرم بخاك سپرده شود ، همانطوری که جنازهٔ مرحوم مرآت به ایران برگشت . با اینکه جدیت داشتم بچه هایم را باروپا ببرم اکنون باید آنها بایران مراجعت نمایند ، زیرا اگر با این وضع در فرانسه بمانند ملیت خود را ازدست خواهند داد . ببرادرم بگوئید از بچه هایم نگهداری نماید وآنهارا بمدرسه بفرستد . . . »

سرکار سرهنگ شهید نورائی در پایان سخنرانی خود گفتند آرزومندم که بتوانم برطبق وصیت برادرم ازبچه‌هایش سرپرستی نمایم ووسایل تحصیل‌آنها را فراهم کنم، شاید آنهاهم بتوانند مثل پدرشان روزی شایستگی این چنین تجلیلی را احراز نمایند .

مجلس تذکر درساعت ٦/٥ بعد از ظهر پایان یافت .

فوت صادق هدایت



(تابلو نقاشی کار آقای حسین کاظمی فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ هنرهای زیبا)

بمناسبت فوت نویسندهٔ عالیقدر آقای صادق هدایت عضو دانشکدهٔ هنر های زیبا

مجلس تذکری در روز پنجشنبه ۲۹ فروردین ازطرف دانشکدهٔ مزبور درتالارسخنرانی آن دانشکده منعقدگردید . در این مجلس آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه تهران و آقای اعتضادالملك‌هدایت پدرآنمرحوم وسرلشکر کریم هدایت وسرلشکرعبدالله هدایت وبرادران آن مرحوم سرتیپ عیسی هدایت و آقای محمود هدایت و جمعی از استادان و دانشجویان و علاقمندان بآثارآن نویسنده‌فقید حاضرشده بودند. ابتداآقای‌قهرمانپوررئیس دفتر دانشکدهٔ هنرهای زیبا پشت میز خطابه رفته ازحاضران بمناسبت شرکت درمجلس تذکر سپاسگزاری کردند سپس بمقام ادبی‌آن مرحوم اشاره کرده تذکردادند که مرحوم صادق هدایت باآثار گرانبهائی که ازخود بیادگار گذاشته‌اند زنده وجاویدان است . آنگاه ازطرف دانشکده از آقایان محسن وزیری ، ناصر عصار ، منوچهر شیبانی دانشجویان دانشکدهٔ هنرهای زیبا بمناسبت‌تهیهٔ تابلوهای نقاشی ازآثار وعکس آن مرحوم تشکر کردند .

پس‌ازایشان‌آقای دکترپرویزناتل خانلری رئیس ادارهٔ انتشارات وروابطدانشگاهی پشت تریبون قرار گرفته خطابه‌ای بشرح ذیل ایراد کردند :

برای من بسیاردردناك‌است که درمرگ دوستی که سالهای‌درازازلذت هم‌صحبتی وصمیمیت او بهره مند بوده‌ام آنهم در این روز ها که هنوز این داغ تازه است درمیان جمع گفتگو بکنم . درد درون را بخلوت باید برد . روزهای اول که این خبردلسوزرا شنیدم بعضی ازدوستان که ازسابقهٔ الفت ما خبرداشتند پیش‌من‌آمدند و پرسیدند که دراین‌واقعه چه میگویم وچه مینویسم ؟

گفتم هیچ . قلم بشکند وسخن بمیرد .

من درمدتی کوتاه سه دوست هنرمند وبزرگواروعزیزرااز‌دست‌داده‌ام رضای جرجانی ، دکترشهید نورائی ، و صادق هدایت . برمن عیب نگیرید اگر دنیا درچشمم رنگ مرگ گرفته‌باشد .

اما من دووظیفه دارم : یکی‌وظیفه دوستی . هیجده‌سال بود که باصادق هدایت دوست بودم . از غمها وآرزوهای هم خبر داشتیم . بارها دل ما هر دو ازیك‌شوق طپیده بود . بارها هردو از یك‌درد بجان‌آمده بودیم . اگر برادری داشتم نمیتوانستم بیش ازاو دوست داشته باشم . من اورا خوب میشناختم . پس حالا که دیگر صادق هدایت میان ما نیست تا دیگران اورا بشناسند وظیفهٔ من است که اورا چنانکه میشناختم‌بدیگران معرفی کنم .

وظیفه دیگررا شغلی که دارم‌بعهدهٔ من گذاشته‌است. من که معلم ادبیاتم البته باید دربارهٔ کسی که بیشك ازبرجسته‌ترین نمایندگان ادبیات‌فارسی دوران اخیرست گفتگو بکنم . خصوصاً اکنون که دیگر چشمهٔ فیاض قریحهٔ او خشك

شده و بر آنچه تا کنون بادبیات کشورخود عطا کرده است چیزی نخواهدافزود دربارهٔ حاصل عمر او قضاوت باید کرد .

شناختن صادق هدایت، چنانکه‌او بود، آسان نبود . نفرتی که ازابتذال داشت موجب میشد که همیشه چهرهٔ اندیشه خود را زیر نقابی از طنز و شوخی پنهان کند . کسانیکه اورا چند مجلس درخیابان یا در مجلس های عمومی دیده بودند میپنداشتند مردی شوخ طبع و لاابالی و بی‌اعتنا بهمه‌کار وهمه چیزست. برخورد های اولش شاید هم کمی زننده بود . عادت داشت که بتعارفهای مبتذل و ساختگی روزانه با طنز و لطیفه های کنایه آمیز جواب بدهد . مدتها انس و الفت لازم بود تا کسی بداند که پشت این قیافه سرد و بی اعتنا چه آتش شوق وهیجانی زبانه میکشد .

این چهرهٔ آرام ونجیب ومهرانگیز که تا چند ماه پیش‌هرروز عصردر یکی ازکافه های خیابان اسلامبول دیده میشد صورتی از عشق و آرزو بود . عشق زیبائی ، عشق پاکی ، عشق راستی ، عشق ایران ، این عشقهای سوزان آرزوی دنیای زیباتر وسعادتمندتری را در دل اوبرانگیخته بود .

صادق هدایت آدمی بود که، نمیدانم بچه گناه، ازبهشت‌آرزوباین‌دنیای ناکامی فرو افتاده بود .

در زندگی اجتماعی من دوستی ازاو پاکدلتر ومهربان‌تر وصمیمی‌تر نداشته‌ام و گمان میکنم همه دوستان‌اودرین‌باب‌همرأی‌باشند .مهربانی اوموجب میشد که‌وظایف دوستی‌را تمام انجام‌بدهد . اگردوستش کسالتی داشت ازعیادت او غفلت نمیکرد . در رفتارش با دوستان همیشه مؤدب بود . کم‌مباحثه میکرد. اگر میدید که باطرف هم‌فکر وهم‌سلیقه نیست وکار بمشاجره خواهد کشید زود گفتگورا کوتاه میکرد . جز دریك مورد بهیجان نمی‌آمد وصدارا بلندنمیکرد وآن وقتی بود که گفتگو از زبان فارسی وتاریخ ایران بمیان‌آمده بود .

درهمه حال مراقب بود که در مباحثه دوستان را نرنجاند . از دوستش غیبت نمیکرد و نمیگذاشت که دوستی پیش‌اوازدوست دیگرش بدبگوید . اگر چنین موردی پیش می‌آمد گاهی خاموش می ماند تاگوینده بداند که اوبااین بدگوئی موافق نیست وگاهی اگر لازم بود سخت دفاع میکرد ..

فروتنی از جمله صفات ممتاز او بود . هرگز کسی نشنیده است که او دعوئی بکند . چه در آن اوقات که آثارش را جز عده معدودی نمیخواندند و قدرهنرش‌راجزچندتن‌نمیدانستندوچه‌درسالهای اخیر که شهرت ورواج وخواننده وپیرو بسیاریافته بود همیشه ازاینکه نامی از نوشته های خود بیاورد یااشاره‌ای بانها بکند احترازداشت .

افق نظرش وسیعتر از آن بود که غروری باودست بدهد و برای خودش مقامی قائل شود. بارها ضمن گفتگوهای خصوصی بمن گفته بود که دنیا از نویسنده و هنرمند بزرگ همیشه پر بوده و هست. من آنقدر ابله نیستم که برای خودم شأنی قائل بشوم اما اینجا اینقدر میدان خالیست که میترسم گاهی دعوئی بکنم.

بخلاف ظاهر لاابالی، نظم و ترتیبی که درزندگی داشت کم نظیر بود. همه کسانیکه باطاق او رفته اند میدانند که آنجا همیشه منظم بود و هر چیز درست سرجای خودش قرار داشت. هر کتابی را که برمیداشت پس ازخواندن بجای خود میگذاشت. در گنجه کوچکی که روی میزش بود هرخانه‌ایرا بنوعی یادداشت یالوازم نوشتن اختصاص داده بود. کلید این گنجه همیشه در جیبش بود در آنرا باز میکرد آنچه لازم داشت بر میداشت و دوباره درآن رامی‌بست و کلید را درجیب میگذاشت.

کمتر اتفاق می‌افتاد که نامه‌ایرا بی‌جواب بگذارد هیچ مشغله‌ای مانع او نمیشد تاکاغذی را که باو نوشته شده اگر چه باچندکلمه باشد جواب بدهد.

در زندگی مادی با آنکه دستگاهش وسعتی نداشت بقدری‌مرتب‌بود که هیچکس درباره او نه فکر اسراف وتبذیر میکرد نه گمان خست میبرد.

کسی که تعمدی داشت تاخودرا لاابالی معرفی کند ازبیشتر کسانیکه من میشناختم در زندگی منظم‌تر بود.

هدایت دوستان بسیار داشت. گروهی شیفتهٔ هنرش بودند و باو بچشم یك نویسنده زبردست هنرمند می‌نگریستند. جمعی‌دیگر فریفتهٔ اخلاق‌ورفتارش بودند. اورادوست می‌داشتند وباواحترام میگذاشتند زیراکه‌اورامردی نجیب واصیل ومؤدب و محترم میدیدند. شخصیت او طوری بود که همه را مجذوب و مفتون میکرد و برضمیر همه دوستانش‌استیلا داشت.



صادق هدایت تحصیلات‌عالی‌رادر دانشگاهی فرانگرفته بود. اما کمتر دانشجوئی‌است که دردوران تحصیل باندازهٔ او درهمهٔ دوران‌عمر شوق‌آموختن داشته باشد. زبان فرانسه را بسیار خوب میدانست و باین زبان درست وروان می‌نوشت،انگلیسی را هم آنقدر میدانست که بتواند بخوبی ازکتابهای علمی و ادبی این زبان استفادهٔ بکند.

ازادبیات دنیا دارای اطلاعات وسیع وعمیقی بود. کمترنویسندهٔ بزرگ و نامداری از قدیم و جدید و معاصر بود که هدایت او را نشناسد و آثارش را بهر زحمتی بود بدست نیاورده و نخوانده باشد. دربارهٔ آنچه میخواند گذشته ازسلیقهٔ خاص خودش نظرانتقادی دقیق وصائبی‌داشت. میتوانست ارزش هراثر ادبی را درست تعیین بکند. من درطی این دوستی ممتد ازاطلاعات‌او درادبیات

جهانی و ازنظر انتقادی او فایده‌ها بردم . ازادبیات‌قدیم‌فارسی کمتر کتابی بود که نسخهٔ آن بدست آمدنی باشد واو نخوانده باشد .

اما علاقه او محدود بادبیات نبود . بهمهٔ علوم و معارف بشری با نظر کنجکاوی مینگریست . اطلاعات او بحدی بود که در محیط امروزی ما بسیار کم نظیر است . از جانور و گیاه وزمین تاستاره وآسمان همه چیز نظر توجه و تحقیق او را جلب میکرد . بار ها بتعجب وتحسین میدیدم که دربارهٔ یکی از امور طبیعی اطلاعات مبسوطی میدهد .

اما این‌اطلاعات‌را برای خودفروشی کسب نمیکرد. هرگز درمجلسهای عادی ازاین مقوله‌ها حرفی‌نمیزد باهرکس باندازهٔ فهم وذوق‌او صحبت میکرد. لازم بود که موردخاصی پیش بیاید تا اوگوشه‌ای از اطلاعات وسیع خودش را نشان بدهد .

کتاب‌هائی‌را که درایران بدست نمیآمد دوستانش از کشور های دیگر برای‌او میفرستادند . هر کتابی‌را بدقت‌ازاول تاباخرمیخواند وبعد درکتابخانه میگذاشت . گاهی که ازخواندن کتابی لذت بسیار میبرد جستجومیکرد تادوست صاحب ذوقی‌را پیدا بکند واورا بخواندن‌آن کتاب وادارد . همینکه دررشته‌ای خاص کتابی سراغ‌میکرد که دردسترس اونبود بدوستانش که درسفر بودندکاغذ مینوشت وآن کتابرا ازایشان میخواست .

درسال ۱۳۱۵ بهندوستان سفری کرد . این سفر کمتر از یکسال طول کشید . ارمغانی که از این سفر آورد اطلاعات عمیق و وسیع در زبان پهلوی بود . دوستانش نقل کردند که در بمبئی هر روز مثل یك شاگرد مدرسه دفتر و کتاب خودرا برمیداشت وبنقطهٔ دوری بیرون شهر که منزل یکی‌ازدانشمندان پهلوی دان زردشتی بود میرفت و در محضر او بآموختن این زبان میپرداخت . حاصل این کوشش وعلاقه ترجمهٔ شش رساله پهلوی بزبان فارسی بود که بعدها بتدریج انتشار داد .

بنقاشی شوق بسیار داشت . این هنر را خوب میشناخت و از آن لذت میبرد . خودش گاهی نقاشی میکرد ، نه برای آنکه دراین فن وارد شود بلکه فقط طراحی را وسیله‌ای برای بیان‌معانی وتأثراتی که درذهن داشت‌قرار میداد. نمونه‌ای‌ازطراحی‌اودرسرلوح کارنامهٔ اردشیربابکان‌چاپ شده‌است . دراین نقش اهورمزدارا بابالهای پژمرده وآویخته، فروغ راستی‌رابالای سرش‌تیره‌و کدر نشان داده است .

اما موسیقی مورد علاقه خاص او بود ، موسیقی عالی‌را خوب‌میشناخت. تسلی او درافسردگیها ونومیدیها موسیقی بود . سالهای پیش هروقت بخانه‌او

میرفتم اقلاساعتی‌را باهم‌صرف شنیدن صفحات‌عالی موسیقی میکردیم . بتهوون وچایکوسکی‌و گریگ‌رابخصوص‌دوست‌میداشت.سمفونی‌باته‌تیك‌چایکوسکی‌را چنان‌گوش میداد که‌گوئی روح خوداوست که بصورت نغمهٔ موسیقی درفضاموج میزند.گاهی‌نغمه‌ای‌راازیکی ازسمفونیهای بتهوون سوت‌میزد دوستانش دراین موقع درمی یافتند که بسیار غمگین است .

درسالهای ۲۳ و ۲٤ مجمعی ازدوستان تشکیل داده بودیم . دراین‌بزم که دکتر شهید نورائی و رضای جرجانی و دکتر محمد مقدم و صادق هدایت اعضای اصلی‌آن‌بودند، کار اصلی شنیدن موسیقی بود . صادق هدایت باصطلاح خودش باحضورقلب نغمه‌های موسیقی‌راگوش میداد .

همیشه‌کارمیکرد . وقتش چه در خانه، چه در اداره بیشتر بمطالعه صرف میشد .کار اداریش را فقط برای رفع تکلیف انجام میداد . چندی دربانك‌ملی کارکرد . مدتی هم در ادارهٔ‌کل اقتصاد عضو بود . بعد عضو ادارهٔ موسیقی شد و از نه سال پیش بمترجمی دانشکدهٔ هنرهای زیبا مأمور شد .کارمهمی نبود . اما صادق هدایت برتبه ها ومقامات اداری اینقدر بی‌اعتنا بود که حتی برای او تفاوتی نمیکرد اگر عنوان وسمت مستخدم جزء باو میدادند . ازکسانی بود که از ابتدا خط مشی خودرا در زندگانی معین میکنند و باصطلاح تصمیم خود را میگیرند .کاراو نویسندگی بود . برای‌آنکه بتواند این‌کار را خوب انجام‌بدهد لازم بود که‌ازهوسهاومقامات دیگر چشم بپوشد .



این‌هنرمند که صفات‌عالی‌اخلاقیش‌اورا مورد محبت‌واحترام همهٔ‌دوستان قرار داده بود درعالم ادبیات معاصرایران شأن خاصی دارد . من دراین مجلس بافرصت کوتاهی که‌هست داعیهٔ آنرانداریم که بتوانم حق‌اورااداکنم،اماسزاوار نیست که ببهانهٔ کمی فرصت ازاین وظیفهٔ خود بکلی چشم بپوشم .

کار نویسندگی هدایت باکتاب «فواید گیاهخواری» شروع شد. این کتاب را درسال ۱۳۰٦ که درپاریس بود نوشت ودرسلسله انتشارات ایرانشهر دربرلن چاپ شد . ازآثار دیگر او دراینزمان یکی نمایشنامهٔ «پروین» است که یکی دوسال بعد درتهران‌چاپ کرد ودیگر «افسانهٔ آفرینش» که در۱۳۲۸ بهمت دکتر شهید نورائی در پاریس فقط درصد و پنج نسخه چاپ شده است .

کتاب زنده بگور که قسمتی از آن نیز در پاریس نوشته شده است در سال ۱۳۰۹ درتهران منتشر شد. ازاین سال تاسال ۱۳۱۵ که بسفر هندوستان رفت دورهٔ فعالیت بزرگ ادبی او بود . دراین دوره بود که با سه‌نفر ازادیبان

جوان که درآن زمان همذوق وهمفکر او بودند آشنا شد . این سه نفر عبارت بودند ازبزرگ‌علوی ، مجتبی مینوی ومسعود فرزاد . این‌دسته که اغلب‌عصرها در یکی ازکافه های خیابان لاله زار نو موسوم بکافه « رزنوار» جمع میشدند بزودی بعنوان دستهٔ ادیبان تندرو در مقابل ادیبان معروف زمان که بنسبت محافظه‌کار بودند به«ربعه» موسوم شدند . دو موسیقی‌دان یکی سرهنگ مین باشیان‌ودیگری حسین‌سرشارویك بازیگرهنرمند ومتخصص‌تآتر که عبدالحسین نوشین باشد باین جمع پیوستند . در همین دوره یعنی سال ۱۳۱۳ بود که من بااو و این جمع آشنا شدم و این آشنائی بدوستی صمیمانه‌ای کشید که تا پایان عمر او دوام داشت .

این اجتماع برای صادق هدایت بسیار شورانگیز بود چنانکه درفاصلهٔ چهارسال تااواخرسال ۱۳۱۵ که بسفر هندوستان رفت آثار فراوان ومتنوعی بوجود آورد . دو مجموعهٔ داستان یکی بعنوان «سه قطره خون» و دیگری بنام «سایه روشن» درسالهای ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ چاپ کرد. درکتاب «انیران» که مجموعهٔ سه داستان کوتاه است با بزرگ علوی و شیرازپور پرتو همکاری کرد و داستان «سایهٔ مغول» را در آن نوشت . در کتاب «مازیار» با مجتبی مینوی همکارشد . این کتاب شامل یك تحقیق تاریخی بقلم‌مینوی ویك نمایشنامه بقلم صادق هدایت‌است . کتاب «وغ‌وغ‌ساهاب» که مجموعه‌ای ازقطعات‌انتقادی بلحن طنزومزاح وهجواست ودرسال۱۳۱۳منتشرشد نتیجهٔ همکاری‌او بامسعود فرزاد است . در این ضمن یك مجموعه ترانه های عامیانه بعنوان «اوسانه» و کتابی در عقاید و اوهام و خرافات وآداب ورسوم بنام « نیرنگستان » چاپ کرد (۱۳۰۹ و ۱۳۱۰)

کتاب «بوف کور» نیز حاصل همین ایام است و آنرا نخستین بار در سال ۱۳۱۵ در بمبئی بصورت پلی کپی درنسخه‌های معدودی انتشار داد .

چاپ‌مجموعه‌ای ازرباعیات خیام‌بامقدمه‌ای مبسوطدربیان‌عقاید وآراء او و یك سفرنامه بعنوان « اصفهان نصف جهان » که درهمان اوقات چاپ کرد و نگارش سفرنامهٔ دیگری بعنوان «درجادهٔ نمناك» که هنوز چاپ نشده است نیز محصول این پنج سال عمر او بشمار میرود .

در هندوستان بیش ازیکسال نماند . وقت او دراین مدت سراسر بکار گذشته است . زبان پهلوی را بخوبی فراگرفت و چند داستان کوتاه نوشت که بعدها در مجموعه های دیگر خود مندرج کرد .

درباز گشت ازهندوستان وضع اجتماعی آنروز به‌افسردگی وآزردگی

روح اوافزود. مجتبی مینوی بلندن‌رفته بود و بزرگ علوی درزندان میزیست ، تا چندی من و دکتر محمد مقدم جای‌دوستان غایب را پر کردیم هفته‌ای‌یکبار با مسعود فرزاد درخانه صادق هدایت جمع میشدیم و از ادبیات وموسیقی وهنر صحبت میکردیم . بعد دکتر مقدم بآمریکا رفت و جلسه های هفتگی بی ترتیب شد . من ماندم وصادق هدایت .

دوستی من واو تادوسال بمصاحبت همیشگی گذشت . بعد مشغلهٔ بیشتری برای من پیش‌آمد. اما کم میشد که لا اقل هفته‌ای یکبار همدیگر را نبینیم و ساعتهائی را با هم نگذرانیم .

درسالهای ۱۳۱٦ تا ۱۳۲۰ جز چند مقاله انتقادی وطنزآمیز که باهم نوشته بودیم و دو سه مقاله تحقیقی که او خود مستقلا نوشت وقت او بترجمه از زبان پهلوی صرف‌شد . کارنامه اردشیربابکان‌را درسال۱۳۱۸ منتشر کرد وپنج ترجمهٔ دیگر را بتدریج انجام داد که بعد ازسال ۱۳۲۰ انتشار یافت .
دورهٔ دوم فعالیت ادبی صادق هدایت سالهای۱۳۲۱تا۱۳۲۳ بود . دراین‌سالها دو مجموعه داستان های کوچك اولی بعنوان « سگ ولگرد » و دومی بنام « ولنگاری » انتشار داد . بعضی از داستانهای این مجموعه از آثار سالهای قبل او بود که نخستین بار منتشر میشد . دو ترجمه پهلوی بعنوان «گزارش گمان شکن» و «زند وهومن یسن» چاپ کرد و دو ترجمه دیگر یکی فصولی از یادگار جاماسب درمجلهٔ سخن ودیگر رسالهٔ شهرستانهای ایرانشهردرمجلهٔ مهر وسپس درمجلهٔ ایران‌لیگ منتشر شد .

درهمین‌اوقات بود که من بنشرمجله سخن‌آغاز کردم . ازنخستین شمارهٔ این مجله که در خرداد ۱۳۲۲ منتشر شد صادق هدایت با آن همکاری صمیمانه داشت . چندین ترجمه و چندین مقاله تحقیقی ازاو در دورهٔ سه‌ساله مجلهٔ سخن منتشرشده است . علاوه براین درهیئت‌تحریریه مجله هم باعلاقهٔ تمام شرکت و کمك فکری میکرد .

آخرین اثر ادبی که از صادق هدایت مستقلا چاپ شده است داستان «حاجی‌آقا» است که بضمیمه دورهٔ دوم مجلهٔ سخن درسال۱۳۲٤ انتشاریافت . درمجلهٔ پیام‌نو نیز همکاری کرد وچند مقالهٔ تحقیقی درآن نوشت و یك داستان کوتاه بعنوان «فردا» درآن مجله انتشار داد .

پس ازاین تاریخ تا آنجا که من اطلاع دارم صادق هدایت داستانی بعنوان « قضیهٔ توپ مروارید » نوشته که تاکنون بچاپ نرسیده است . دوداستان نیز بزبان فرانسه نوشته‌است : یکی‌بعنوان **Lunatique** ودیگری

بعنوان Sampingué. این هردودر روزنامه‌های فرانسوی زبان چاپ تهران انتشار یافته است .

مجموعه آثار هدایت با این شرح بیست و نه کتابست که در فاصلهٔ بیست و سه سال از ۱۳۰٦ تا ۱۳۲۹ بوجود آمده واین شماره غیرازمقاله‌های متعددی است که درمجله‌ها وروزنامه های مختلف نوشته وچندین داستان کوتاه یا مبسوط که از فرانسه بفارسی ترجمه کرده است .



شاهکارهای صادق هدایت‌را بیشتر درداستانهای کوتاهش باید جستجو کرد . درکتابهای زنده‌بگور وسه قطره خون وسایه روشن وسگ ولگرداو داستانهائی هست که هریك زیباترین وعالیترین نمونهٔ داستان کوتاه در ادبیات معاصراست. دراین داستانها هدایت‌بوصف ونمایش نمونه های گوناگون انبوه مردم ایران پرداخته است . مهربانی وهمدلی او با طبقات پائین اجتماع موجب شده است که بسراغ طبقه محرومی رفته که دیگران ایشان را قابل توصیف و معرفی ندانسته بودند . داستانهائی که اشخاص‌آنها ازطبقهٔ متوسط شهری یااز طبقهٔ اول باشند درآثار هدایت هست . اما اغلب اشخاص برجسته داستانهای‌او که یادشان درذهن میماندکسانی ازطبقهٔ عوامند .

داش‌آکل،کاکارستم ،گل‌ببو ، زرین کلاه ، میرزایدالله ، مشتی‌شهباز حاجی مراد ، علویه خانم ، آقاموچول، عصمت‌سادات،صغراسلطان، بی‌بی‌خانم منیجه‌خانم، ازاین‌قبیلند .

هدایت درانتخاب این قبیل اشخاص ذوقی دارد واغلب پست وبلندیهای روح بشری را درایشان می یابد وتصویر میکند .

آثار هدایت را دراین فرصت کم نمیتوان تجزیه کرد . اینقدر بایدگفت که آثار هیچیك ازنویسندگان ایرانی مانند اوآئینه تجلی‌روح‌وعادات وآداب افراد مختلف مردم این سرزمین نیست .

عشق‌بایران، کینه بدشمنان این سرزمین،آرزوی سعادت‌ملت ایران،این نکته‌ها اساس تکوین داستانها وآثار صادق هدایت است .

آثارصادق‌هدایت معدن اصطلاحات وکنایات وامثال واستعارات زنده وزیبائیست که اززبان اکثریت ملت گرفته شده‌است . باین سبب بجرأت میتوان گفت که صادق هدایت زبان شیرین فارسی را غنا و تنوعی بخشیده که تاکنون نظیر نداشته است .

امروز درادبیات‌معاصرفارسی شیوهٔ‌هدایت‌را رایجترین شیوه‌ها میتوان

شمرد . اماهنوز کسیرا نشان‌نمیتوان داد که‌مقام‌اورا احراز کرده باشد .

کسانیکه آثاراورا نخوانده‌اند واورا ازنزدیك نمیشناختند اورالاابالی و باصطلاح خودش «ول‌انگار» تصور میکردند. اگرلاابالی کسی‌را میگویند که در دورهٔ کوتاه زندگیش نزدیك بسی جلدکتاب نوشته باشدکه هر یك در حد خود چنین پر بها باشدکاش همه لاابالی میشدند .

امروز، مرگ، این دوست شریف و عزیز وبزرگوار را ازما ربوده است. مرگ سرانجام همهٔ ماست . اما تسلی دوستان و خویشان صادق هدایت اینست که آثار اومدتها خواهد ماند . زندگی او بیحاصل نبود .

همه میمیرند امامیان مرگها تفاوت بسیار است .

عود و هیمه چون بآتش در شوند ‌ ‌ ‌ هردو بریك جای خاکستر شوند
این بصورت هردو یکسان باشدت ‌ ‌ ‌ در صفت فـرق فـراوان باشدت



پس از پایان خطابه آقای دکتر خانلری یکی ازدانشجویان دانشکدهٔ هنرهای زیبا داستان**داش آکل** از کتاب**سه‌قطره‌خون** صادق هدایت راهمراه بانغمه‌های‌موسیقی قرائت کرد. در پایان مجلس نیز یکی از دانشجویان به بشر دوستی آنمرحوم اشاره کرد و از طرف دانشجویان دانشکده هنرهای‌زیبا ببازماندگان‌آن مرحوم تسلیت گفت .

مجلس درساعت ۷ بعد ازظهر پایان یافت .

